

صدرااله جوکار  
(صدر)

شاه چراغ

بر در میکدهات مست خرابم شب و روز  
عاشق معرفت شاه مرامم شب و روز  
بستهام دل به تو و گنبد نیلوفریات  
من غلام حرم شاه چراغم شب و روز



محسن جلوبز

چه عاشقانه‌ای بلند  
در امتدادِ گیسویان بسته‌ات، نوشته‌ای،  
به من  
و روزهایِ طعمِ بغضِ گرفته‌ام  
که هر پسین  
به پنجره  
به درد می‌رسد فقط  
و آه می‌کشد،  
تو لحظه‌ای  
به عشق  
فکر کرده‌ای مگر؟  
به آسمان  
به خسته‌ای که بال می‌زند  
و اوج را نمی‌شود چطور؟  
به من  
به جای خالیِ خودت  
که هیچ کس نمی‌رسد به گرد پاش  
به عشق  
چگونه فکر کرده‌ای مگر؟  
که عاشقانه‌ای بلند در امتدادِ گیسویان بسته‌ات نوشته‌ای...



مهشید خدایبند

به من به جرم گناهم اشاره می‌کردی  
شکسته بودم و ساکت نظاره می‌کردی  
جهان من چه سیاه و نگاه تو روشن  
و آسمان مرا بی‌ستاره می‌کردی  
تو رد شدی و جهانم پر از تباهی شد  
برای حجم غم کاش چاره می‌کردی  
مرا به جرم غریبی رها نمی‌کردی  
اگر نظر به غرورم دوباره می‌کردی  
دل‌م برای تو تنگ و نگاه تو از سنگ  
و دائماً به خیابان اشاره می‌کردی



مرضیه تقی پور

سال‌هاست می‌کشم؛  
درد غربت، در شهر آشنای چشم‌هایت...  
نفس،  
در هوای نبودنت،  
وزن صداقتم  
در ترازوی انصاف!  
بار سنگین خاطراتی تلخ به دوش!  
سیگاری غلیظ، سکوت، دود!  
یک فنجان قهوه تلخ را سر!  
نقاشی چشمانی بی‌فروغ بر بوم سفید انسانیت!  
ناز آمدن تو را،  
بگریز و یک نفس...  
کشیده‌ام و می‌کشم...  
ولی تو تنها یک بار،  
فقط یک بار...  
دست کشیدی  
و رفتی...



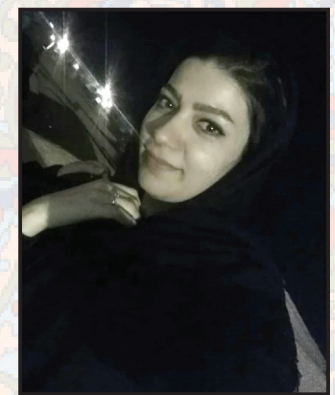
قاسم بفالانی

فراوان می‌خوانمت همدم  
لب‌هایم  
شب که از چشمانم می‌باری  
بطری‌ها مرا به انتحار می‌برند  
پیک‌های تنهایی به دیوار  
می‌زنم  
به سلامتیت سر می‌کشم  
آغوش تمام نمی‌شود  
به خوابم که می‌آیی...



معصومه تاشکر

ما بازمانده از غروری که شده آوار  
خیره به هم با چشم‌هایی بر تن دیوار  
وقتی من و هم قصه‌ام از غصه می‌مردیم  
ما را برای عقد می‌بردند پای دار  
تسلیم شکل حسرتی تاخورد در دفتر  
بیچاره مثل طعمه‌ای در تنگنایی تار  
آغوش در آغوش هم با درد خوابیدیم  
در بستری بخ کرده از گل‌بوته‌های خار  
هر صبح جای داغ روی میز جامانده  
و جدولی خطخورده یک خودکار یک سیگار  
آن صندلی از مرد خالی این‌طرف‌تر زن  
عطر خورش ظرف نشسته رخوت تکرار  
هی بند روی‌بند بر بختی ترک‌خورده  
از چین پیشانی زدم بر دامن گل‌دار  
با رژ به رنگ گل به طرح شاد یک لبخند  
دارم نقابی می‌کشم بر چهره تبت‌دار  
لبه‌ام می‌لغزند می‌نالم کم آوردم  
مردانگی کن زندگی دست از سرم بردار



فرناز نبی

و چه شب‌ها  
که در این وحشت و سرمای به یأس آلوده  
به تماشای غریبانه خود  
میشینم  
و چه افسوس که با من هم راست  
و چه بی‌اندازه  
دل به آغوش خیالت بستم  
من  
در این معرکه، آه  
می‌کشم بار هزاران اندوه  
می‌چشم طعم هزاران نیرنگ  
و به خودکرده خود  
می‌نالم.  
من در این آینه بی‌اندازه  
به خودم بد کردم  
و خودم می‌دانم!  
و خودم می‌دانم...

منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر  
روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید.  
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است  
و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.

toloudaily@gmail.com

کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: صفورا کاظمی

